

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرحوم آخوند برای جزء و فرق میان جزء و کلّ يك ضابطه‌ای را ارائه کرده و می‌فرمایند: جزء آن است که لا بشرط اخذ می‌شود. این ضابطه را برای جزء عنوان کردند که جزء چیزی است که عنوان لا بشرط را دارد.

این‌جا يك اشکالی متوجه آخوند می‌شود که اشکال این است که آنچه که به عنوان ضابطه برای جزء بیان کردید بر خلاف آن چیزی است که در فلسفه بیان کردند.

در فلسفه برای فرق بین جنس و ماده - مثلاً حیوان (جنس) و تراب (ماده اولیه یا هیولی) - گفته‌اند: فرق این است که ماده، عنوان بشرط لا را دارد ولی جنس، عنوان لا بشرط را دارد.

مستشکل می‌گوید: بر طبق این مطلب فلسفی، اجزاء خارجیّه مثل تراب - که تراب يك جزء مادی خارجی انسان است - عنوان بشرط لا را دارند؛ پس شما چطور در این‌جا برای فرق میان جزء و کلّ گفتید: جزء، عنوان لا بشرط دارد؟!

و همین‌طور در فرق میان فصل و صورت، فلسفه می‌گوید: فصل، عنوان لا بشرط را دارد و صورت، عنوان بشرط لا را دارد.

و خلاصه این‌که در فلسفه می‌گویند: اجزاء خارجیّه - یعنی تراب - و آن صورت نوعیه خارجیّه فرّقشان با اجزاء تحلیلیّه عقلیه - مثل حیوان و ناطق - این است که اجزاء تحلیلیّه، عنوان لا بشرط را دارند و اجزاء خارجیّه، عنوان بشرط لا را دارند. آن وقت اشکال این است که شما - آخوند - ضابطه‌ای که برای جزء و فرق میان جزء و کلّ بیان کردید و در آن گفتید: جزء، عنوان لا بشرط را دارد، این ضابطه شما با این مطلب فلسفی تغایر دارد.

جواب: موردها فرق می‌کنند. يك وقت است که ما فرق اجزاء خارجیّه را در مقابل اجزاء تحلیلیّه عقلیه می‌خواهیم بیان کنیم، در این مورد و به این اعتبار می‌گوییم: جزء خارجیّه، عنوان بشرط لا را دارد و جزء تحلیلی، عنوان لا بشرط را دارد.

ولی در مقام بیان فرق جزء و کلّ، مورد و مقام و اعتبار دیگری است، و به عبارت دیگر: يك وقت در مقام تقابل بین جزء خارجی و تحلیلی هستیم، و يك وقت در مقام تقابل میان جزء و کلّ هستیم.

اگر می‌خواهید فرق میان جزء و کلّ را بدانید، باید گفت: جزء، لا بشرط از انضمام است و کلّ، به شرط الانضمام است.

و اگر می‌خواهید فرق میان جزء خارجی و تحلیلی را بدانید، باید گفت: جزء خارجی، عنوان بشرط لا را دارد و جزء تحلیلی، عنوان لا بشرط را دارد.

این جواب، روشن است که خیلی صحیح نیست و لذا جواب بهتر را آخوند در بحث مشتق عنوان کردند - يك «فافهم» در این بحث دارند که شاید اشاره به صحیح نبودن جواب اینجا باشد - و آن جواب این است که:

در مسئله جزء خارجی و جزء تحلیلی عقلی می‌گفتیم: اجزاء تحلیلی عقلی - جنس و فصل -، لا بشرط هستند و می‌گفتیم: مادّه و صورت، عنوان بشرط لا را دارند. ولی «لا بشرط و بشرط لا» از چه چیزی؟

در آنجا می‌گفتیم که جنس و فصل، لا بشرط از حمل است، یعنی قابل حمل است؛ ولی مادّه و صورت، بشرط لا است، یعنی به شرط عدم حمل است و قابل حمل نیست.

ولی در مانحن‌فیه مسئله حمل در کار نیست و می‌گوییم: جزء خارجی، لا بشرط است، یعنی: لا بشرط از اجتماع و انضمام است؛ و کلّ که عنوان بشرط شیء را دارد، یعنی به شرط انضمام است.

و لذا جواب دقیق این است که باید دید متعلّق و مضاف‌الیه «لا بشرط و بشرط لا» در این موارد چیست.

پس تا این‌جا روشن شد که مقدمه داخلیه واقعا مقدّمه است، و مقدمه و ذی‌المقدّمه تغایر اعتباری دارند.

بحث دوم: حالا که مقدمه داخلیه - اجزاء - عنوان مقدّمه را دارد، آیا در محلّ نزاع هم داخل هستند یا نه؟

نزاع در مانحن‌فیه در ملازمه بین وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدّمه است. ملازمه، یعنی آیا از وجوب نفسی متعلّق به ذی‌المقدمه يك وجوب غیری به مقدّمه ترشح می‌کند یا نه؟ یعنی: کسانی که می‌گویند مقدمه، وجوب دارد مرادشان وجوب غیری ترشّحی است.

آخوند: اگر اجزاء را واقعا هم مقدّمه بدانیم ولی داخل این نزاع نمی‌شود؛ زیرا اگر اجزاء بخواهد به عنوان مقدّمه و به وجوب غیری واجب شود مستلزم اجتماع مثّلین و اجتماع وجوبین است، یعنی: لازمه‌اش این است که رکوع که جزئی از اجزاء است، هم واجب به وجوب غیری باشد و هم واجب به وجوب نفسی باشد؛ زیرا این اجزاء عنوان کلّ را دارند و آن امری که متعلّق به کلّ نماز است به تکتک اجزاء هم تعلّق پیدا می‌کند، یعنی به اعتبار امر متعلّق به صلاة که يك وجوب نفسی است، رکوع و سجده و ... واجب به وجوب نفسی می‌شود.

پس به این اعتبار، اجزاء خودشان وجوب نفسی دارند. حالا اگر بگوییم به اعتبار مقدّمیت، وجوب غیری هم دارند لازمه‌اش این است که دو وجوب در شیء واحد جمع شود.

إن قلت: در بحث اجتماع امر و نهی کسانی که قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستند از راه تعدّد عنوان وارد می‌شوند و می‌گویند: نماز در دار غصبی به عنوان نماز، مأموریه است و به عنوان غصب، منهی‌عنه است؛ و تعدّد عنوان کفایت می‌کند که فعل واحد هم واجب و هم حرام باشد.

ما نحن فیه که وجوب و حرمت هم نیست، بلکه اجتماع دو وجوب است و رکوع به عنوان کلّ، وجوب نفسی دارد و به عنوان مقدّمه، وجوب غیری دارد. این چه اشکال دارد؟ آیا این تعدّد عنوان - کلّ، مقدّمه - کافی نیست که بگوییم رکوع دو وجوب دارد؟ قلت: بین این عناوین و عنوان صلاة و غصب در بحث اجتماع امر و نهی فرق است.

فرق میان آنها به بیان ساده چنین است که در اجتماع امر و نهی دو عنوان اصیل داریم: صلاة يك عنوان اصیل است و غصب هم همین‌طور؛ ولی در مانحن‌فیه عنوان مقدّمه و عنوان ذی‌المقدمه اصالتی ندارد و دخالتی ندارد. عنوان مقدّمه يك وسیله‌ای است تا عنوان وجوب را به وضوء برسانیم و آنچه که خودش اصالت دارد وضوء است نه مفهوم مقدّمه. پس در بحث اجتماع امر و نهی خود مفهوم صلاة و غصب دخالت دارند و در این بحث، عنوان مقدّمه و ذی‌المقدمه دخالت ندارد.

بله، اگر عناوین اصیل بودند می‌توانستیم برای رکوع دو وجوب را قائل شویم.

اما توضیح فرق میان این عناوین به بیان علمی: ما يك جهت تقييدیه و يك جهت وحيثيت تعليلیه داریم.

حيثيت تقييدی یا عنوان تقييدی آن عنوانی است که خودش موضوع برای حکم قرار می‌گیرد و دخالت در موضوع دارد، مثلاً صلاة عنوان تقييدی دارد، یعنی: این فعل به عنوان نماز، موضوع برای حکم است.

حيثيت تعليلي آن است که واسطه و علت در ثبوت حکم برای موضوع است ولی خودش عنوان موضوع و دخالت در موضوع ندارد.

حالا که فرق این دو حيثيت معلوم شد می‌گوییم:

صلاة و غصب، دو حيثيت تقييدیه هستند و باعث می‌شوند که دو موضوع و متعلّق شوند؛ لذا اجتماع امر و نهی مانعی ندارد. ولی مفهوم مقدّمه، حيثيت تعليلیه است، یعنی: سبب می‌شود که وجوب از ذوالمقدمه به مقدّمه سرایت داده شود؛ و حيثيت تعليلي موجب تعدّد موضوع و متعلّق نمی‌شود.

در مقدمه داخلیه چون که اجتماع مثلين لازم می‌آید و لذا داخل در نزاع در مانحن‌فیه (ملازمه) نمی‌شود.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين